

## تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی

رجب توحیدیان\*

### چکیده

یکی از شیوه‌های سبکی و منحصر به فرد صائب تبریزی که شعر او را از دیگر شعرای قبل و بعد از وی متمایز کرده و باعث خلق مضامین بکر شعری (معنی بیگانه) در دیوان وی شده است، تضاد معانی و مضامین است. منظور از تضاد معنا و مضمون و یا نوسان فکری در دیوان صائب آن است که وی جهت خلق مضامین و معانی مختلف شعری و پرهیز از مضامین و موضوعات کلیشه‌ای و سنتی رایج در ادب فارسی، سنت‌های شعری گذشتگان را در هم شکسته و با دادن بار معنایی کاملاً جدید به کلمات، یک موضوع و پدیده شعری را در دو معنای متضاد از هم به کار می‌گیرد. این مقاله به تحقیق و تفحص در این زمینه در دیوان صائب تبریزی همراه با ذکر شواهدی از دیگر شعرای سبک هندی پرداخته است.

### واژه‌های کلیدی

تضاد معانی و مضامین، سبک هندی، معنی بیگانه، مخالف‌خوانی و هنجارگریزی

---

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سلماس.

## مقدمه

خداوندگار عرصه مضمون‌پردازی و خیال، نقاش معانی رنگین نگارستان غزل و خَلِّاق‌المضامین، یعنی، صائب تبریزی یکی از شاعران و استادان بنام شعر و غزل سبک هندی در قرن یازدهم هجری است که با آفرینش مضامین بدیع و ترکیبات و تعبیرات متمایز و عامه‌پسند که پیش از وی در عرصه ادبیات نمونه‌ای برای آن یافت نمی‌شود، توانست سبک و اسلوبی را که در آن از تکرار و یک‌نواختی سبک‌های گذشته خبری نیست از خود به یادگار بگذارد که با گذشت سالیان متمادی، نه تنها ارزش و جایگاه خود را از دست نداده، بلکه دوصد چندان حفظ کرده است. معانی و مضامین و ترکیبات بکر شعری در تمامی زمینه‌ها در دیوان صائب به حدی فراوان است که ارایه نمونه مثال کار آسانی نیست و در این راستا باید با کلام خود صائب هم‌نوا شد که می‌فرماید:

می‌کند صائب سراغ قبله در بیت‌الحرام هر که جوید مصرع برجسته از اشعار من

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۶۹۱)

## زاویه دید در شعر صائب

محمدی در مورد تضاد معنایی و مضامین و نوسانات فکری شعرای سبک هندی و شعر صائب که جهت دست یافتن به «طرز تازه و معنی بیگانه» یک مضمون شعری را در دو معنای متضاد از هم بیان می‌دارند، اصطلاح «زاویه دید» را مطرح کرده می‌گوید:

«زاویه دید در اصل از مصطلحات فن داستان‌نویسی است. زاویه دید همان نحوه روایت داستان و چگونگی ارایه آن به خواننده است... اما منظور از زاویه دید در اینجا چیز دیگری است. می‌دانیم که می‌توان از دیدگاه‌های مختلف به جهان نگریست. به این ترتیب ممکن است یک چیز را به اشکال مختلف مشاهده کرد. به عنوان مثال اگر با درختی روبه‌رو شویم و از سه زاویه مختلف به آن نگاه کنیم بی‌شک با تصویرهای مختلفی برخورد خواهیم کرد؛ حال آنکه درخت یک شیء ثابت بوده است. منظور از زاویه دید در اینجا همین برداشت‌های متنوع از یک حقیقت و ماهیت ثابت است. اختلاف در زاویه‌های دید، سبب اختلاف در صورت و معنای شعرها می‌شود و در نتیجه منجر به ایجاد معنای تازه و نو (=معنی بیگانه) خواهد شد. از آنجا که

## تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۱۳۷۴ ۸۹

شاعران سبک هندی به تصریح خود پیوسته به دنبال «معنی بیگانه» هستند، ما در اشعار آنها با زاویه‌های دید متنوعی روبه‌رو هستیم. به عبارت دیگر می‌توان گفت «تغییر صورت و معنای شعر به وسیله تغییر در زاویه‌های دید» یکی از ویژگی‌های شعر سبک هندی است. بیشتر این زاویه‌های دید، عمدتاً از دو حال خارج نیستند: یا با دیدی منفی به چیزی می‌نگرند یا با دیدی مثبت. تمامی زاویه‌های دید در اشعار سبک هندی و علی‌الخصوص صائب، رسیدن به اصل: «ایجاد معنای تازه و نو» یا «معنی بیگانه» است. به این ترتیب در شعرهای سبک هندی، خواننده پیوسته با یک «نوسان فکری» روبه‌رو است. به این معنا که تفکر ثابتی بر شعرها حکم‌فرما نیست و جایگاه فکری شاعر نسبت به اشیا و افراد و دیگر پدیده‌های شعری در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است.<sup>۱</sup>

## تضاد معانی و مضامین در شعر صائب

در عین وجود مضامین و معانی مکرر و مشابه در سرتاسر دیوان صائب، معانی و مضامین متضاد یا تناقض‌های فکری نیز در غزل صائب و دیگر شعرای سبک هندی جهت ایجاد معنی بیگانه و فکر رنگین، فراوان است؛ مضامینی که در دو نگرش مثبت و منفی همدیگر را نفی می‌کنند. این تضادها و تناقض‌ها ناشی از خلق و خوی شاعر در مواقع مختلف، تأثیر حوادث و وقایع در روحیه وی و تجلی احوال معنوی و روحانی شاعر در عرصه غزل است. با جرأت تمام می‌توان مدعی شد که تمامی معانی و مضامین و موضوعات شعری دیوان صائب و تا حدودی دیگر شعرای سبک هندی جهت خلق معنی بیگانه، در دو معنا و مفهوم ضلّه هم مورد استعمال واقع شده‌اند. از الفاظ و موضوعات و مظاهر طبیعی که صائب برای ایجاد تضاد معنایی (معنی بیگانه) آنها را از زاویه‌های دید مختلف و در دو معنا و مفهوم متضاد از هم مورد استفاده قرار داده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

### آئینه

صائب در مقام تعریف، آئینه را به مانند عارف سینه‌صافی می‌داند که از بیم چشم‌زخم در

۱- محمدحسین محمدی. بیگانه مثل معنی (نقد و تحلیل شعر صائب و سبک هندی). تهران: میترا، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۳۴-۱۲۸.

امان نیست:

سینه‌صافان نیستند ایمن ز بیم چشم‌زخم هست از جوهر زره زیر قبا آینه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۲۰)

آینه در اندیشه مثبت صائب، همچون عارفی سینه‌صاف است که به خاطر داشتن دل  
روشن، به چشم ظاهری احتیاجی ندارد:

دل چو نورانی بود، گو چشم ظاهر بسته باش روشن از روزن نمی‌گردد سرا آینه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۲۰)

با بصیرت چشم ظاهرین نمی‌آید به کار روزنی حاجت نباشد خانه آینه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۹)

دل چو بیناست چه غم دیده اگر نایبناست خانه آینه را روشنی از روزن نیست  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۷۹۲)

صائب در مرتبه نكوهش از آینه، آن را همچون عاشق خیره چشم و گستاخی می‌داند که به  
واسطه نزدیکی به معشوق جرأتش زیاد می‌گردد:

خیره‌چشمان را ز نزدیکی شود جرأت زیاد بر سر زانو مده زهار جا آینه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۲۰)

آینه را به اهل صورتی مانند می‌کند که از نزاکت‌های معنی غافل است:

اهل صورت از نزاکت‌های معنی غافلند ره مده در خلوت خود زینهار آینه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۲۳)

### خضر و آب حیات

«نگاه شعرای سبک هندی و از جمله صائب نسبت به شخصیت خضر(ع) و آب حیات او  
دوگانه است: یکی اینکه صائب در برخورد با داستان خضر(ع) و آب حیات، موافق سنت ادبی  
فارسی برخورد کرده و به تحسین و ستایش خضر و آب حیات می‌پردازد. دوم اینکه  
هنجارشکنی و مخالف‌خوانی کرده و برخلاف عرف و عادت شاعران گذشته، به انتقاد از مقام و  
شخصیت خضر می‌پردازد. تعداد ابیاتی که صائب در آنها از زاویه مخالف به خضر می‌نگرد، به  
حدی است که می‌توان آن را یک ویژگی سبکی صائب در نظر گرفت. شعرای زیادی قبل از  
صائب نگرش انتقادآمیزی به شخصیت خضر داشته‌اند؛ اما چون بسامد این موضوع در اشعار آنان  
زیاد نبوده است نمی‌توان مخالف‌خوانی و هنجارشکنی را خصیصه سبکی آنان محسوب

با چنین روی و لب انصاف غرامت باشد	طالب جام جم و چشمه حیوان بودن
(همام تبریزی، دیوان، ۱۳۷۰: ۱۳۵)	
هرکه رخسار تو بیند به گلستان نرود	هرکه درد تو کشد از پی درمان نرود
خضر اگر لعل روانبخش تو را دریابد	بار دیگر به لب چشمه حیوان نرود
(شاه نعمت‌الله ولی، دیوان، ۲۷۳-۲۷۲).	
راهم مزین به وصف زلال خضر که من	از جام شاه جرعه‌کش حوض کوثرم
(حافظ، دیوان، ۱۳۷۴: ۲۷۱).	
نه عمر خضر بماند و نه ملک اسکندر	نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش
(حافظ، دیوان، ۱۳۷۴: ۲۴۸).	
کمال‌الدین حسین خوارزمی از عرفا و شعرای نامی ایران در قرون هشتم - نهم هجری که	
اشعارش، توسط انتشارات سنایی در سال ۱۳۴۳ به اشتباه به نام دیوان منصور حلاج به چاپ	
رسیده است، گوید:	
گر از آب حیات ای دل به منت می‌دهد خضر	
چو تو هستی ز مستانش به خاکش ریز و مستانش	
(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۵).	
خضر ز آب زندگی خوش نرید چنان‌که	از هوس جمال او زنده در آب و آتشم
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۳۵).	
صائب در انتقاد از مقام خضر می‌گوید:	
بی‌کسی را کعبه مقصود می‌دانیم ما	خضر را شمشیر زهرآلود می‌دانیم ما
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۴۵)	
به احتیاط ز دست خضر پیاله بگیر	مباد! آب حیات دهد به جای شراب
(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۴۹)	
ما به این ده روزه عمر از زندگی سیر آمدیم	خضر چون تن داد، حیرانم، به عمر جاودان
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۸۹۵)	

۱- محمد حکیم‌آذر. «انحراف از نرَم در شعر صائب تبریزی»، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، شماره دوم، سال اول، تابستان ۱۳۸۴، ص ۴۷.

## ۹۲ تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی

دهان تنگ تو سرچشمه‌ای است خضرفریب که فارغ از ظلمات است آب حیوانش  
(طالب آملی: ۶۳۱)

مَت ز خضر با همه کوری نمی‌کشم در کف ز استقامت طبعم عصا بس است  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۶۹)

صائب در ستایش از مقام خضر گوید:  
سبز گردد کشت امیدش ز آب زندگی هر که شد صائب درین مهمان‌سرا مهمان خضر  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۲۹)

در انتقاد از آب حیات (آب خضر) گوید:  
کسی کز چشمه تیغ شهادت تازه شد جانش به آب خضر هیهات است تر سازد گل‌ویش را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۹۲)

لب یاقوت او روزی که نوحط گشت دانستم که با خاک سیه سازد برابر آب حیوان را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۰۲)

ز آب خضر می‌شد سیراگر می‌دید اسکندر ز زیر پرده الفاظ رخسار معانی را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۲)

گرم سودایان بازار محبت بی‌گراف خاک و آتش را به جای آب حیوان می‌خرند  
(طالب آملی: ۴۷۷)

صائب در تحسین آب حیات و نکوهش اسکندر گوید:  
پشت بر آینه کن تا بر خوری از آب خضر چون سکندر پیش رو دیوار آهن بر میار  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۱۶)

قسمت آینه از آب روان جز زنگ نیست رزق اسکندر نگرده چشمه حیوان خضر  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۲۹)

### روزن

صائب در نگاه مثبتی که نسبت به روزن دارد، آن را به مانند دیده پاک‌بینی در نظر می‌گیرد  
که از عیب به هنر نگریسته، نور ماه ناقص را کامل بر زمین می‌اندازد:

عیب می‌گردد هنر در دیده‌های پاک‌بین نور ماه ناقص از روزن تمام افتد به خاک  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۵۰۵)

دیده‌های پاک سازد ناتمامان را تمام نور ماه ناقص از روزن تمام افتد به خاک  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۵۰۸)

## تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۹۳

اگر به چشم بصیرت به خلق می‌نگری به فکر عیب نهفتن چو چشم روزن باش  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۴۱۷)

عیب‌پوشی عین بینایی است اهل دید را ظلمت شب سرمه بینش به چشم روزن است  
(جویا تبریزی، ۱۳۷۸: ۱۰۳)

نگاه دیگر صائب نسبت به مظاهر طبیعت و پدیده‌های پیرامون خود از جمله روزن منفی است. در این نگرش صائب جهت رسیدن به هدف اصلی خود؛ یعنی، معنی بیگانه، روزن را به مانند دیده ناقص بصیرتی در نظر گرفته که از هنر تنها به عیب نظر کرده و از نور شمع بهره‌ای جز دود ندارد:

دیده ناقص بصیرت از هنر افتد به عیب چشم روزن را نصیب از شمع غیر از دود نیست  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۶۳۰)

تا شکست کاملان جستن هنر گردیده است عیب‌جوی طلعت خورشید چشم روزن است  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۷۹)

بنا به اعتقاد درونی صائب، اشخاص تهی‌چشم و حریص از نعمت روی زمین سیر نمی‌گردند؛ هم‌چنان‌که چشم روزن از پرتو خورشید سیر نمی‌گردد:

با تهی‌چشمان چه سازد نعمت روی زمین چشم روزن را ز پرتو سیر کردن مشکل است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۵۲۲)

### طاووس

در نظر صائب اشخاص کامل از عیب خود بیش از هنر فیض می‌یابند؛ هم‌چنان‌که آن بهره‌ای که طاووس از پای زشت خود حاصل می‌کند، بیش از بال و پر زیبای اوست. از این لحاظ خود را به مانند طاووسی در می‌گیرد که به عیب خود بیش از هنر نظر داشته و در میان اهل هنر ممتاز است:

کاملان از عیب خود بیش از هنر یابند بهره طاووس از پا بیش از بال خود است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۸۹)

عیب خود دیدن مرا ز اهل هنر ممتاز کرد منفعت از پا زیاد از پر بود طاووس را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۰)

دیدن پا خوش‌تر است از بال و پر طاووس عیب خود را در نظر بیش از هنر داریم ما  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۳۹)

صائب در نگرش دوم طاووس را به مانند شخص خودآرای بی‌بصیرتی در نظر می‌گیرد که

## ۹۴ تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی

به واسطه پرداختن به آرایش پر و بال خود(هنر)، توجهی به زشتی پای(عیب) خود نداشته؛ حتی نسبت به حال دیگران نیز بی‌خبر است:

از خودآرایان نمی‌باید بصیرت چشم داشت عیبِ پیش پا نیاید در نظر طاووس را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۰)

خبر از حال کسی نیست خودآرایان را همه جا دیده طاووس به دنبال خود است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۷۱۹).

نیست چون طاووس چشم ما به بال و پر ز پا عیب خود را در نظر بیش از هنر داریم ما  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۳۶)

چند چون طاووس باشی محو بال خویشتن زیر پای خود نبینی از جمال خویشتن  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۲۰)

هر که گردید خودآرا ز هنر بهره ندید همچو طاووس که پرزینت و کم‌پرواز است  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶، ۶۸)

در حقیقت این خودآرایان گرفتار خودند حسن خط و خال بس باشد قفس طاووس را  
(جویا تبریزی، ۱۳۷۸: ۸۲)

### گردباد

صائب در نگاه مثبت خود نسبت به گردباد، آن را به مانند اهل شوقی در نظر می‌گیرد که ریشه در خاک تعلق نداشته و با حالت پای‌کوبی و رقص دنیا را ترک می‌کند. صائب به واسطه این ترک تعلق گردباد، خود را به او مانند می‌سازد:

ریشه در خاک تعلق نیست اهل شوق می‌رود بیرون ز دنیا پای‌کوبان گردباد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۴۱)

زود می‌پیچم بساط خودنمایی را به هم گردبادم، نیست در خاک تعلق ریشه‌ام  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۵۶۳)

در نگرش دوم صائب، گردباد به مانند شخص سر در هوایی است که اقبالش دوامی نداشته و در جلوه‌ای از نظرها پنهان می‌گردد:

دولت سر در هوایان را نمی‌باشد دوام می‌شود در جلوه‌ای از دیده پنهان گردباد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۴۱)

### حباب

از جمله مظاهر و پدیده‌های طبیعی است که صائب در جای‌جای دیوان خود با استفاده از



## تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۹۵

آن در تمامی مضامین شعری، پادشاهی ملک «معنی بیگانه و طرز تازه» را در میان شعرای دیگر سبک هندی (اصفهانی) از آن خود کرده است. صائب در نگاه مثبت خود نسبت به حباب، آن را مظهر خاموشی دانسته، از مخاطب می‌خواهد که همانند حباب مهر خاموشی بر لب زند تا در محیط معرفت سیار باشد:

مهر خاموشی به لب زن چون حباب در محیط معرفت سیار باش  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۴۵۸)

صائب حباب را به مانند اهل بصیرتی می‌داند که در هر نظر محو جمالی و هر نفس در عالمی است:

هر که در دریا شود اهل بصیرت چون حباب هر نظر محو جمالی، هر نفس در عالمی است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۶۰۳)

روشن‌دلان حباب صفت دیده بسته‌اند روزن چه احتیاج اگر خانه تار نیست  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۲۸)

صائب بار دیگر حباب را مظهر پوچ سخنی دانسته که به واسطه این پوچ سخنی سر خود را به باد داده است:

سر خود داد به باد از سخن پوچ حباب بر مدار از لب خود مَهر در این دریا بار  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۵۰)

مخواه از اهل معنی جز خموشی کاندرین جیحون حباب آسا نریزند آبروی خویش گوهرها  
(بیدل، ۱۳۸۴: ۱۸۹)

## عاشق و وصل

صائب بر خلاف دیگر عرفای قبل و بعد از خود معتقد به این است که عاشق در مقام وصال معشوق نیز به فنای مطلق دست نیافته و تسلی خاطر را باز نمی‌یابد:

عاشق به هیچ وجه تسلی نمی‌شود در وصل، عندلیب همان داد می‌زند  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۰۰۴)

برخلاف عقیده اولین خود، و هم‌نوا با دیگر شعرا و عرفا برای عاشق در حریم وصال معشوق ازلی، به علت دست یافتن به فنای مطلق، اثری و وجودی قایل نیست:

در حریم وصل از عاشق اثر جستن خطاست نیست ممکن خودنمایی در حرم محراب را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱)

**موم و مجمر**

از جمله واژه‌های مخصوص صائب و سبک هندی است که صائب با استفاده از آن مضمون خاموشی را به دو صورت متضاد از هم مطرح کرده است: یک بار می‌گوید که مهر خاموشی نمی‌تواند دل پرشکوه ما را رام سازد؛ هم‌چنان که کسی با موم روزن مجمر را نمی‌بندد:

چه سازد با دل پرشکوه ما مهر خاموشی      کسی با موم چشم روزن مجمر نمی‌بندد

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۴۰۶)

بار دوم می‌گوید که: راز دل گاهی با خاموشی نهان می‌ماند؛ هم‌چنان که موم، روزن مجمر

را می‌گیرد:

راز دل گاهی به خاموشی نهان ماند که موم      پرده‌داری پیش چشم روزن مجمر کند

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۲۳۸)

**تیغ**

صائب در نگاه مثبت خود نسبت به تیغ آن را به مانند عارف سینه‌صافی در نظر می‌گیرد، که علم رسمی و عقل و فلسفه (جوهر)، به کارش نمی‌آید:

علم رسمی سینه‌صافان را نمی‌آید به کار      جوهر اینجا می‌شود خواب پریشان تیغ را

(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۸)

در نگاه دوم، تیغ را آهن‌دلی تصور می‌کند که زندگی‌اش از طریق دل‌آزاری سپری می‌شود:

از دل‌آزاری بود آهن‌دلان را زندگی      خون گواراتر بود از آب حیوان تیغ را

(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۷)

**غواص و جان بی نفس**

صائب هرچند که همانند غواصان با جان بی نفس خود عمری در دریا غوطه می‌خورد، از

گوهر محروم است:

فرو رفتیم عمری گرچه در دریا چو غواصان      نیامد گوهری در کف به جان بی نفس ما را

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۷۴)

برخلاف نگرش نخستین، معتقد بر این است که از طریق زدن مهر خاموشی بر لب و جان

بی نفس، می‌توان همچون غواص به گوهر مراد دست یافت:

به مهر خاموشی غواص ما امیدها دارد      به گوهر می‌رساند زود جان بی نفس ما را

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۷۴)

### سیلاب

صائب در نگاه اول خود سیلاب را به ناصح سردسخنی مانند می‌کند که به واسطه سخن سرد و توهین‌آمیز خود، نمی‌تواند از گرمی و شور و شوق عاشق بکاهد:

ز حرف سرد ناصح گرمی عاشق نگردد کم نیندازد ز جوش خویشتن سیلاب دریا را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۷۸)

کلیم کاشانی - که صائب تبریزی از مضامین شعری وی نیز همانند دیگر شعرا در شعر خود بهره‌ها برده است - در نکوهش از سیلاب می‌گوید:

بر ستمگر بیشتر دارد اثر تیغ ستم عمر کوتاه از تعدی می‌شود سیلاب را  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۵)

می‌شود اول ستمگر کشته بیداد خویش سیل دایم بر سر خود خانه ویران کرده است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۰۱)

تعریف و توصیفی که صائب از سیلاب کرده است از نکوهش بیشتر است. در نظر صائب عاشق بی‌قرار از عشق، تنها در وصال آرام می‌گیرد؛ هم‌چنان که آمیزش دریا موجب تمکین سیلاب است و شوق رسیدن به وصال معشوق در دل سالکان باغی ایجاد می‌کند؛ همان‌گونه که سیل از شوق رسیدن به دریا، در گریبان از کف خود نسیرنی دارد:

بی‌قرار عشق را جز در وصال آرام نیست می‌کند آمیزش دریا به تمکین سیل را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۵۸)

می‌رساند شوق در دل سالکان را باغها در گریبان از کف خویش است نسیرن سیل را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۵۸)

دانش مشهدی در تحسین از مقام سیلاب گوید:

سینه‌صافان را غم محنت‌کشان بیش از خود است آب می‌نالد از آن باری که بر دوش پل است  
(قهرمان، ۱۳۷۶: ۱۱۳)

غنی کشمیری:

عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را  
(قهرمان، ۱۳۷۶: ۱۰۶)

صائب در این معنی گوید:

شاه و گدا به دیده دریادلان یکی است پوشیده است پست و بلند زمین در آب

(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۵۶)

سیل را همچون شخص عارفی می‌داند که در چشم وحدت بینش هیچ تضادی مابین کعبه (دین) و بتخانه (کفر) نیست:

کعبه و بتخانه یکسان است صائب پیش سیل حرف کفر و دین مگو با اهل مشرب پیش ازین  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۹۷)

#### علايق

صائب در نگاه اول بر این باور است که هیچ تنی در زیر چرخ، از دست علايق مادی گریزی ندارد:

گریزی از علايق نیست زیر چرخ یک تن را رهایی نیست زین خار شلایین هیچ دامن را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۰۹)

از علايق خطّ آزادی ندارد هیچ کس دامها از ریشه زیر خاک باشد سرو را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۷)

حاصل پرهیز زاهد نیست جز آلودگی کرده پر خار تعلق دامن بر چیده را  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۳۰۹)

صائب برخلاف نگرش اول خود، آزادگان آتش عنان را از این قاعده مستثنی کرده می‌گوید:

دامن برچیده صائب دور باش آفت است از خس و خاشاک، دامن پاک باشد سرو را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۸)

از علايق فارغند آزادمردان همچو سرو خار نتواند گرفتن دامن برچیده را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۰۷)

علايق دامن آزادگان صائب نمی‌گیرد ز جولان نیست مانع خار و خس آتش عنان‌ها را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۷۷)

#### ترازو

صائب در نگاه منفی خود نسبت به ترازو، آن را تهی‌چشمی (حریصی) می‌داند که به واسطه گوهری که در خود دارد، از حریصی او کم نمی‌گردد:

تو را صد بار اگر بینم، همان مشتاق دیدارم تهی‌چشمی به گوهر کم نمی‌گردد ترازو را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۱۵)

در جای دیگر ترازو را تهی‌چشمی (نابینایی) می‌داند که از زیبایی یوسف بهره‌ای جز گرانی ندارد:

## تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۹۹

تهی چشمان چه می‌داند قدر روی نیکو را      نباشد جز گرانی بهره از یوسف ترازو را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۱۵)

در نگرش دوم ترازو را به مانند عارف دل‌آگاهی می‌داند که در دیده وحدت‌بین و حیرانش  
فرقی میان سنگ و زر نیست:

سنگ و زر در نظر عارف آگاه یکی است      صدف گوهر انصاف ترازو باشد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۶۷۱)

وصل و هجر است یکی چشم و دل حیران را      که زر و سنگ تفاوت نکند میزان را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۶۶)

## تیر و کمان

صائب در نگاه مثبت خود، تیر را به معشوق و کمان را به عاشقی تشبیه می‌کند:  
جوان گردد کهن‌سال از وصال نازک‌اندامان      کشد در بر چو ناوک را کمان بر خویش می‌بالد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۵۲۰)

عاشق و معشوق بی‌آمیزش هم ناقصند      شاهد این مدعی به از کمان و تیر نیست  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۳۶)

در بینش صائب هم‌صحبتی با پیران برای جوان حصار عافیت و تن‌درستی است؛ هم‌چنان  
که، تیر وقتی از کمان دور می‌گردد به خاک و خون می‌نشیند:  
جوان را صحبت پیران حصار عافیت باشد      به خاک و خون نشیند تیر چون دور از کمان گردد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۳۷۷)

صائب بر خلاف نگرش اول خود، هیچ‌سختیت و تناسبی مابین جوان و پیر (تیر و کمان)  
نمی‌بیند:

در نگیرد صحبت پیر و جوان با یک‌دگر      با کمان یک دم مدارا تیر نتوانست کرد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۵۷)

صحبت راست‌روان راست نیاید با چرخ      تیر یک لحظه در آغوش کمان می‌باشد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۶۷۴)

نیست ممکن چرخ کج‌رو راست گردد با کسی      راستی چون تیر جستن از کمان بی‌حاصل است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۵۱۹)

## کمان و تیر کج

صائب معتقد است که کلامش خلایق را به راه راست هدایت می‌کند، هم‌چنان که، کمان

کجی را از تیر بیرون می‌آورد:

کلام ما خلاق را به راه راست می‌آرد کجی از تیر بیرون می‌برد زور کمان ما  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۷)

صائب در جای دیگر، جهت خلق مضمون تازه «معنی بیگانه» بر عکس مطلب اول  
می‌اندیشد:

قامت خم، نفس را هموار نتوانست کرد از کجی، زور کمان بیرون نیارد تیر را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۶)

نفس کج‌رو ز نصیحت ننهد پای به راه تیر کج راست کی از زور کمان می‌گردد؟  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۵۹۰)

پیری از طینت خامان نبرد خامی را تیر کج راست کی از زور کمان می‌گردد؟  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۵۹۱)

### جرس

صائب در مقام تعریف، جرس را به مانند اهل دلی می‌داند که شکوه و ناله‌اش از عشق پایان  
ندارد:

شکوه اهل دل از عشق ندارد انجام چون نالد جرسی را که به محمل بستند؟  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۶۹۰)

بیدل در مقام تعریف از جرس می‌گوید:

بر حال رفتگان کیست تا نوحه‌ای کند سر این کاروان شفیقی غیر از جرس ندارد  
(بیدل، ۱۳۸۴: ۵۲۷)

جمازه ما تا به ره کعبه روان است رقصان حرم از ذوق نوای جرس ماست  
(عرفی شیرازی، بدون تاریخ: ۲۳۱)

صائب در مقام نکوهش از جرس، معتقد به این است که زمانی که انسان به واسطه هنر  
خاموشی می‌تواند همانند سنگ نشان راه، اسباب معرفت و هدایت دیگران را فراهم سازد؛ چرا  
باید در جمع بیهوده‌گویان مانند جرس بیهوده نال باشد:

تا به خاموشی توان سنگ نشان گشتن، کسی در قطار هرزه‌نالن چون جرس باشد چرا  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۱)

خاموشی پیشه کن کز نطق آفت‌هاست جرس دایم زبان با رهنان کاروان دارد  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۲۰۵)

### تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۱۰۱

در وادی گم‌گشتگی کعبه مقصود بیم همه از رهزنی بانگ جرس بود  
(فیاض لاهیجی، ۱۳۸۰: ۵۴۵)

در کاروان شوق حدی ناله‌های ماست بیهوده‌گوی و هرزه‌درا چون جرس نه‌ایم  
(فصیحی هروی، ۱۳۸۳: ۱۵۳)

این دشت لاله‌زار فریب است زینهار خضری بجوی گوش به بانگ جرس مکن  
(عرفی شیرازی، بی‌تا: ۳۵۱)

#### عَلَم

صائب در نگاه منفی خود نسبت به عَلَم، آن را مظهر ریا و تزویر می‌داند:

در وصف اهل ریا از همه کس در پیش است چون عَلَم هر که عصایی و ردایی دارد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۶۰۹)

بهترین و استادانه‌ترین تعریفی که صائب در مقام تحسین از واژه عَلَم در سراسر دیوان خود به دست داده است، آن است که عَلَم را مظهر وحدت دانسته است:

علم را کثرت لشگر نگرده پرده وحدت ز یکتایی نیندازد حباب و موج دریا را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۷۲)

هجوم خلق نگرده حجاب وحدت یزدان عَلَم نهفته ز بسیاری سپاه نگرده  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۱۵۴)

#### زشت

در دیده وحدت‌بین صائب همانند دیگر عرفا، میان پدیده‌های این عالم چه زشت و چه زیبا هیچ تضادی نبوده و شخص و موجود زشت نیز در جای خود که موجب دل‌آگاهی صائب است، از لحاظ شأن و رتبه از موجود زیبا هیچ کمی ندارد و هر چیزی مظهري از حُسن و جمال خداست:

زشت در مرتبه خویش کم از زیبا نیست هر چه را می‌نگری حسن خدایی دارد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۶۱۰)

صائب برخلاف عقیده نخستین خود، زشت را در سلک زیبارویان زشت‌تر و رسواتر می‌داند:

زشت در سلک نکویان می‌نماید زشت‌تر پای طاووس از پر طاووس رسوا می‌شود  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۳۱۱)

بنابر اعتقاد صائب شخص زشت، با همان شکل و قیافه زشت در روز قیامت بر می‌خیزد:

## ۱۰۲ تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی

هرکه زشت است همان زشت به عقبی خیزد کور از خواب محال است که بینا خیزد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۶۴۴)

### سوزن

صائب در معنای مثبت و تعریف از سوزن، آن را به مانند عارفی می‌داند که از گریبان تجرد  
سر بیرون آورده است:

چند باشی عنکبوت رشته طول امل؟ از گریبان تجرد همچو سوزن سر برآر  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۹۸)

کلیم کاشانی سوزن را به مانند دیده پاک‌بینی می‌داند که چشم بدبین بر عیب او ندوخته  
است:

آن که زخمی از زبان او نخوردم سوسن است و آنکه بر عییم ندوزد چشم بدبین سوزن است  
(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۷۹)

صائب در نکوهش خود از سوزن می‌گوید: بینش ظاهری قادر به ادراک کنه روح نیست؛  
همان‌گونه که دیده ناقص سوزن قادر به شناخت مسیحا نیست:

بینش ظاهر به کنه روح نتواند رسید چون مسیحا را تواند دیده سوزن شناخت  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۶۸)

چرا سوزن چنین دجال چشم است که اندر جیب عیسی یافت مأوا  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۴)

در نظر صائب دم جان‌بخش در آهن‌دلان تأثیری ندارد؛ هم‌چنان که نزدیکی حضرت عیسی  
(روح‌الله)، چشم سوزن را روشن نمی‌گرداند:

دم جان‌بخش را تأثیر در آهن‌دلان نبود نسازد قرب روح‌الله روشن، چشم سوزن را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۱۰)

نبرد روح گرانی ز جسم یک سر موی نداد فایده قرب مسیح سوزن را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۱۴)

مقلد از تجرد بر نیاید با سبک‌روحان کمالات مسیحا دیده سوزن نمی‌بیند  
(بیدل، ۱۳۸۴: ۵۶۹)

### شب‌نم

شب‌نم، در بینش صائب همچون دیده ظاهرنگری است که از رنگ و بوی ظاهری گذر نکرده



### تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۱۰۳

و با چشم دل بهره‌ای از جلوه‌های بهاری ندارد:

چشم ظاهرین چو شب‌نم نگذرد از رنگ و بو دیده دل باز کن بنگر چها دارد بهار

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۱۱)

شب‌نم را بی‌شرمی می‌داند که با وجود بی‌قراری بلبل در عشق گل که سینه را بر خاک

می‌مالد، گل را بالین و بستر خود می‌کند:

عندلیب از بی‌قراری سینه می‌مالد به خاک شب‌نم بی‌شرم، گل بالین و بستر می‌کند

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۲۵۱)

صائب در نگاه منفی خود نسبت به شب‌نم که او را بی‌شرم دانسته بود، این بار او را در حریم

حسن، به مانند چشم پاک‌بینی در نظر گرفته می‌گوید:

در حریم حسن گستاخ است چشم پاک‌بین شب‌نم از دامان گل بالین و بستر می‌کند

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۲۵۰)

شب‌نم در اندیشه صائب همچون سالکی است که به واسطه فروتنی که دارد به آفتاب رسیده

است:

شب‌نم به آفتاب رسید از فروتنی افتاده شو مگر تو هم از خاک بر شوی

(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۳۶۳)

شب‌نم در نگاه مثبت صائب - برخلاف بلبل - از طریق خاموشی محرم گلزار است:

شب‌نم از مهر خاموشی محرم گلزار شد بلبل ما را ز گل محروم قیل و قال داشت

(دیوان، ۱۳۷۵: ۶۶۴)

### ماه

در بینش مثبت صائب، ماه همچون عارف دل‌آگاه و روشن‌ضمیری است که کمالش در

نقصان و شخصیتش در فقدان شخصیت است:

هست در نقصان تمامی‌ها دل آگاه را مومیایی از شکست خویش باشد ماه را

(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۸)

باعث افزایش روشن‌ضمیران کاهش است کز شکست خویش باشد مومیایی ماه را

(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۸)

صائب برخلاف نگرش اول خود، که ماه را همچون عارف دل‌آگاهی در نظر گرفته بود، در

مقام نکوهش از ماه معتقد است که فربهی از خوان و سفره مردم حاصلی جز رنج باریک(=تب

دق) ندارد؛ هم‌چنان که نور عاریت باعث هلالی شدن ماه است:

فربهی از خوان مردم رنج باریک آورد کرد نور عاریت آخر هلالی ماه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۹)

ماه در نظر صائب به واسطه نیازی که دارد، زردروست:

ماه صائب از نیاز خویش دایم زرد روست بی‌نیازی شیوه خود کن به عالم ناز کن  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۴۷)

### بهار

یکی از خصایص سبکی منحصر به فرد دیگر صائب «هنجارگریزی و مخالف‌خوانی» اوست. منظور از هنجارگریزی و مخالف‌خوانی در شعر صائب و دیگر شعرای سبک هندی آن است که آن عنصر و پدیده شعری که در شعر شعرای گذشته مورد نکوهش واقع گردیده است در شعر صائب مورد تحسین و ستایش واقع شده و آن پدیده‌ای که مورد ستایش شعرای قبل از صائب واقع گردیده، صائب به نکوهش آن برخلاف گذشتگان می‌پردازد. در کتب بدیعی فارسی از آرایه‌ای به نام «تغایر» نام برده‌اند و منظور از صنعت و آرایه «تغایر یا مغایره» (تحسین ما یُسْتَقْبِح) و (تقیح ما یُسْتَحْسِن)، آن است که متکلم بر وجه لطیفی مدح کند، آنچه را که نزد عموم نکوهیده است و قلاح کند آنچه را که در نزد دیگران ستوده است.<sup>۱</sup> بهار هرچند که به علت در پی داشتن شادی و نشاط روحی از سوی اکثر شعرای عارف و غیر عارف، مظهر و نماد تجلی جمالی معشوق ازلی دانسته شده و مورد ستایش واقع گردیده است؛ اما در شعر صائب این سنت دیرینه شکسته شده و در معنا و مفهوم منفی (نکوهش) نیز مورد استعمال قرار گرفته است و بر عکس، خزان که در ادبیات؛ به ویژه ادب عرفانی فارسی مظهر و نماد دل‌مردگی و افسرده‌حالی بوده و مورد نکوهش و قلاح واقع گردیده است؛ در شعر صائب مورد ستایش قرار گرفته است. صائب در نکوهش از بهار گوید:

جوش حسن لاله و گل نیست بیش از هفته‌ای حُسن روزافزون مشرب را کجا دارد بهار؟

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۱۱)

در بیش صائب خنده شادی همچون برق دوامی ندارد و در لب واکردنی ایام نشاط‌انگیز

۱- شمس‌العلمای گرکانی، حاج محمد حسین. ابداع‌البدایع (جامع‌ترین کتاب در علم بدیع فارسی). به اهتمام حسین جعفری، با مقدمه جلیل تجلیل. تبریز: احرار، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۵۴.

## تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۱۰۵

بهار در معرض تغییر و زوال است:

خنده شادی نمی‌دارد دوامی همچو برق      طی به لب واکردنی می‌گردد ایام بهار  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۱۲)

در نگرش دیگر، هم‌نوا با عرف ادبی، بهار را نماد تجلی جمالی حق دانسته و به تحسین آن می‌پردازد:

هر زبان سبزه او ترجمان دیگر است      از ضمیر خاکیان یکسر خبر دارد بهار  
چشم اگر گردد سفید از گریه خون دل مخور      چون نسیم مصر با خود توتیا دارد بهار  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۱۱)

آرزوها را کند بیدار چون اصحاب کهف      از سحاب گوهرافشان رحمت عام بهار  
خار و گل در پله میزان تردستان یکی است      چون کنم قطع امید از رحمت عام بهار  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۱۳)

تازه‌رویان توکل فارغند از فکر رزق      کی شود خالی ز برگ عیش دامان بهار  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۱۳)

### صدف

از واژه‌هایی است که صائب را در تمامی مضامین و موضوعات شعری در سرتاسر دیوان یاری کرده است. با جرأت می‌توان مدعی شد که مضمونی نمانده است که صائب با استمداد از صدف هنر معنی‌یابی و مضمون‌پردازی خود را در آن به نمایش گذاشته باشد. صائب معتقد است که هرکس همانند صدف دندان بر سر دندان نهاده و ناملایمات راه را تحمل نماید، به جای حرف، گوهر شهوار بر زبانش جاری می‌گردد:

چون صدف هرکس که دندان بر سر دندان نهد      گوهر شهوار جای حرف آید بر زبان  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۸۹۵)

خود را به مانند صدفی می‌داند که از ناحیه هنر و استعداد خویش خانه دلش روشن بوده و به ماه و آفتاب دیگران حاجتی ندارد:

چون صدف از گوهر خود خانه من روشن است      نیست چشم من به ماه و آفتاب دیگران  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۸۹۸)

طغرای مشهدی:

از صدف در شیوه همّت نژادی کم مباش      قطره‌ای گر می‌ستانی، در عوض گوهر بده

(قهرمان، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

صائب:

آبروی خود به گوهر کن مبدل چون صدف      هیچ جز همت، گدایی از در دل‌ها مکن

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۵۰)

صائب در مقام نکوهش از صدف، از مخاطب می‌خواهد که همانند صدف از هیچ کس مطالبه گوهر نکند و همچون غواصان نفس را در سینه گره کرده گوهر مراد بر کف آورد:

پیش نیشان چون صدف تا کی دهان خواهی گشود؟

دم چو غواصان گره کن در جگر، گوهر برآر

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۱۹۸)

گل

صائب گل را هرزه‌گردی می‌داند که نسبت به عاشق خود (بلبل) بی‌توجه است:

عبث مرغ چمن بر آب و آتش می‌زند خود را      گل بی‌شرم از آغوش خس بیرون نمی‌آید

(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۲۲۴)

اما در ابیات زیر، گل معشوقی است که به عاشق خود وفادار است:

من ندارم طالع از معشوق ورنه بارها      گل ز مستی تکیه بر زانوی بلبل کرده است

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۳۵)

نیست آن بی‌درد را پروای عاشق، ورنه گل      تا سحر چون شمع می‌سوزد برای بلبلان

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۰۴)

بلبل

در نگرش مثبت صائب، از نسیم نغمه‌های دل‌گشای بلبلان تمامی غنچه‌های نشکفته گلزار

شکوفای می‌گردد:

غنچه نشکفته در گلزار نتوان یافتن      از نسیم نغمه‌های دل‌گشای بلبلان

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۰۴)

در نگرش منفی که نسبت به بلبل دارد می‌گوید:

صورت‌پرست فیض ز معنی نمی‌برد      بلبل به جای گل نپرستد گلاب را

(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۳۱)

میان بلبل و پروانه فرق بسیار است      کجا به رتبه کردار می‌رسد گفتار؟

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۶۰)

رشته

در نظر صائب رشته گوهر به خاطر هوسران بودن لاغر شده است:

آتش سوزان بود نزدیکی سیمین‌بران رشته در عقد گهر هر روز لاغرتر شود  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۶۶۸)

بی‌خرد را نبود بهره ز ارباب هنر قیمت رشته به بالا نرود از گوهر  
(جویا تبریزی: ۳۴۲)

اما در بیت زیر رشته در نظر صائب ارجمند است؛ زیرا به گوهر دست یافته است:  
جمعی که قطع راه به مژگان تر کنند چون رشته دست در کمر گهر کنند  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۲۲۴)

شمع

صائب همچون صدف در پرده‌های دل، اشک خود را نهفته می‌دارد و همانند شمع گوهر خود را به هر بی‌دردی نشان نمی‌دهد:

چون صدف در پرده‌های دل نهفتم اشک را گوهر خود را به هر بی‌درد ننمودم چو شمع  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۴۶۸)

صائب در مقام تعریف از شمع، آن را همانند عَلم نماد وحدت می‌داند که از جانب رشته (کثرت) هیچ خللی به یکتایی اش نمی‌رسد:

کثرت خلق به توحید چه نقصان دارد؟ چه خلل می‌رسد از رشته به یکتایی شمع  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۴۷۱)

بیدل در تعریف شمع گوید:

نشود شکوه گره در دل روشن‌گهران دود در سینه محال است نماند شمع  
ضامن رونق این بزم گداز دل ماست سوختن بهر نشاط دگران دارد شمع  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۲۵)

جویا تبریزی:

آه دل‌سوختگان کم نشود بعد از مرگ بیشتر دود کند شمع چو خاموش کنند  
(دیوان، ۱۳۷۸: ۱۸۴).

فیاض لاهیجی شمع را به مانند معشوقی وفادار می‌داند که سرگذشتش تنها در دفتر پروانه یافت می‌گردد:

## ۱۰۸ تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی

سیرت معشوق از سیمای عاشق ظاهر است سرگذشت شمع جز در دفتر پروانه نیست  
(فیاض لاهیجی: ۳۹۴)

صائب در دیوان خود هفت غزل (از ۵۱۲۶-۵۱۳۷) با ردیف شمع دارد که در اکثر ابیات آن  
از شمع تعریف و توصیف کرده و خود را به آن مانند می‌کند. اما در مقام نکوهش از شمع،  
معتقد است که گریه شمع از برای ماتم پروانه نبوده و در فکر غم او نیست:

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیک است و در فکر شب تار خود است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۸۹)

یارب این بزم چه بزم است که از گریه و آه غم پروانه ندارد سر سودایی شمع  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۴۷۱)

### پروانه

از الفاظ و مضامینی است که صائب در سرتاسر دیوان خود، در نقش عاشق صادق، به  
تعریف و تحسین آن می‌پردازد و می‌گوید:

می‌شود روشن‌دلان را هر سیاهی خضر راه دود می‌گردد به آتش راهبر پروانه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۷)

عاشقان را وصل در سرگشتگی باشد که شمع مرکز پرگارِ بال و پر شود پروانه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۲)

میان بلبل و پروانه فرق بسیار است کجا به رتبه کردار می‌رسد گفتار  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۲۶۰)

اما در بیت زیر پروانه را خشک مغز و دیوانه‌ای می‌داند که از شب مهتاب می‌ترسد:  
هر شراری دود بر می‌آورد از مغز خشک از شب مهتاب می‌باشد خطر پروانه را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۸)

### جان و تن

صائب معتقد است که بدون تن خاکی جان به کمال نمی‌رسد؛ هم‌چنان که پسته بدون  
پوست محال است که خندان گردد:

بی‌حجاب تن خاکی نرسد جان به کمال پسته بی‌پوست محال است که خندان گردد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۵۸۳)

در جایی دیگر خلاف آن اندیشیده و معتقد است که در کنار جسم، جان از تاریکی و

## تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۱۰۹

کدورت چاره‌ای ندارد و تنگنای جسم را زندان جان پاک می‌داند:

در کنار جسم جان را از کدورت چاره نیست      خاک می‌لیسد زبان موج تا در ساحل است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۵۱۷)

زندان جان پاک بود تنگنای جسم      در خم قرار نیست شراب رسیده را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۵۹)

## هند و ایران

صائب در مقام نکوهش از هند، آن را به مانند دنیای غدار و ایران را به آخرت مانند می‌کند:

هند چون دنیای غدار است و ایران آخرت      هر که نفرستد به عقبی، مال دنیا غافل است  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۵۱۹)

در سواد هند دست از لذت دنیا بشوی      جز جگرخواری نباشد نعمتی برخوان هند  
از فریب وعده هندی‌نژادان غافلی      ضعف در پیمان این قوم است چون پیمان هند  
کشت امیدش در این کشور نیابد خرمی      تا نریزد آبرو از مرد چون باران هند  
هر که را باشد گزافش بیش، بهتر می‌خرند      هست آری خودفروشی باب در دکان هند  
(جویا تبریزی: ۱۶۸)

صائب در مقام تعریف از هند می‌گوید:

هند را چون نستایم که درین خاک سیاه      شعله شهرت ما آن جامه رعنائی یافت  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۸۰۷)

## پیر

بنا به اعتقاد صائب اندیشه روشن را باید از پیران کهنسال طلب کرد، هم‌چنان که در فصل

خزان است که آب‌ها صاف می‌گردد:

رای روشن ز بزرگان کهنسال طلب      آب‌ها صاف در ایام خزان می‌گردد  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۵۹۱)

در کهنسالی عیار فکرها روشن‌تر است      آب‌ها را پاک گوهر می‌کند فصل خزان  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۰۰)

صائب در تعریف از مقام و جایگاه پیر، هم‌نشینی با پیران را حصار عافیتی برای جوانان و

سالکان طریق حق می‌داند:

جوان را صحبت پیران حصار عافیت باشد

به خاک و خون نشیند تیر چون دور از کمان گردد

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۳۷۷)

در نکوهش از پیر می گوید:

در فصل خزان برگ به صد رنگ بر آید در پیر بود حسرت الوان، ز جوان بیش

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۴۵۰)

ریشه نخل کهنسال فزون می‌باشد حرص با طول امل لازمه پیران است

(دیوان، ۱۳۷۵: ۷۴۰)

### ظالم و مظلوم

صائب بر خلاف سایر شعرای قبل و بعد از خود به جهت دست یافتن به معنی بیگانه،

معتقد است که ناله و آه مظلوم، در ظالم هیچ تأثیری ندارد:

آه مظلوم اثر در دل ظالم نکند در سیه خانه کجا دود نمایان گردد؟

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۵۸۱)

برخلاف عقیده اول خود و هم‌نوا با سایر شعرا معتقد است که مکافات بدی جز بدی

نیست:

از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را

(دیوان، ۱۳۷۵: ۴۰۷)

ناله مظلوم در ظالم سرایت می‌کند زین سبب در خانه زنجیر دایم شیون است

(دیوان، ۱۳۷۵: ۵۳۵)

پیش از هدف همیشه کمان ناله می‌کند باور مکن که غم به ستمگر نمی‌رسد

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۹۶۸)

### دنیا و جهان

صائب همانند سایر عرفا و شعرای قبل و بعد از خود، دل‌خوشی از جهان و روزگار نداشته

و در مرتبه نکوهش دنیا، اوج اعتبار آن را کرسی داری می‌داند که دل بستن بر دولت ناپایدار آن

عاقلانه نیست:

کرسی دار است اوج اعتبار این جهان دل منه بر دولت ناپایدار این جهان

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۰۵)

در بینش صائب تمنای جهان به منزله آب شوری است که تشنگی جگر را بر طرف



نمی‌سازد:

تشنگی نتوان به آب شور بردن از جگر دست کوتاه دار زنه‌ار از تمنای جهان  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۰۶)

صائب بر این باور است که دنیا با وجود تیرگی که دارد موجب گشایش دل عارف نبوده و  
هیچ شادی و نشاطی در آن نیست:

در عالم امکان دل عارف نگشاید یوسف چه قدر جلوه کند در ته چاهی؟  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۴۰۱)

نگرش دیگر صائب برعکس نگرش اول خود و بر خلاف سایر شعرا نسبت به جهان مثبت  
است. بنا به اعتقاد صائب مردم عالم، به واسطه خستگی که نسبت به همدیگر دارند خون هم را  
می‌خورند؛ وگرنه در خوان جهان نعمت و خوشی کم نیست:

مردم عالم ز خست خون هم را می‌خورند ورنه نعمت نیست کم بر خوان یغمای جهان  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۰۶)

به جرأت تمام می‌توان مدعی شد که صائب یگانه شاعری است که برعکس شعرای دیگر -  
با هنجارشکنی و مخالف‌خوانی که شیوه سبکی منحصر به فرد اوست - از خوشی‌های جهان  
خود را خوش وقت احساس می‌کند:

هر کسی کرده است چیزی خوش ز نعمای جهان

وقت را خوش کرده‌ام من از خوشی‌های جهان

(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۰۶)

در بینش صائب اگر در مصر وجود دنیادیده یوسف‌شناسی باشد، دنیا با این تیرگی که دارد،  
باز خوش و خرم است:

دیده یوسف‌شناسی نیست در مصر وجود ورنه با این تیرگی، زندان دنیا هم خوش است

(دیوان، ۱۳۷۵: ۵۱۳)

### چرخ و روزگار

صائب - با شیوه مخالف‌خوانی - در جایگاه تحسین و تعریف از چرخ و روزگار، آن را به

مانند عارف شب زنده‌داری می‌داند که انوار فیض تنها قسمت اوست:

قسمت شب‌زنده‌داران می‌شود انوار فیض نافه اندازد دل شب آهوی مشکین چرخ

(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۳۳)

## ۱۱۲ تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی

صائب چرخ را به واسطه کمال قربی که با مسیحای مجرد دارد، لایق آن می‌داند که شمع مهر و ماه بر بالینش روشن گردد:

با مسیحای مجرد زیر یک پیراهن است چون نسوزد شمع مهر و ماه بر بالین چرخ  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۳۳)

نگاه دوم صائب همانند اکثر عرفا و شعرا نسبت به چرخ و روزگار منفی است:  
ای خدنگ آه کوتاهی مکن در کین چرخ چشمه‌های خون روان کن از دل سنگین چرخ  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۱۱۳۳)

### سفر

در باور صائب - برخلاف دیگر شعرا - سفر چه آفاقی و چه انفسی حاصلی جز ماندگی (= خستگی و کوفتگی) برای مردم ندارد:

حاصلی جز ماندگی مردم ندارند از سفر می‌دهد از تیه موسی یاد، صحرای جهان  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۲۹۰۶)

صائب با وجود آنکه حاصل سفر را چیزی جز خستگی و کوفتگی نمی‌داند، برخلاف باور قبلی خود، همچون گردباد در دلش جز سفر اندیشه‌ای دیگر نداشته و هم‌نوا با دیگر شعرا و عرفا همگان را به سفر آفاقی و انفسی تشویق می‌کند:

نیست در مغز زمین چون گردبادم ریشه‌ای جز سفر در دل نمی‌گردد مرا اندیشه‌ای  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۲۴۳)

چو آفتاب به گرد جهان بر آمده گیر به هیچ جا نرسی تا ز خود سفر نکنی  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۳۶۱)

### سرو

صائب در نگاه مثبت خود نسبت به سرو و در مقام تحسین، خاطر آزاده خود را همچون سرو از انقلاب فارغ می‌داند که در خزان و بهار بر یک قرار است:

خاطر آزاده من فارغ است از انقلاب در بهار و در خزان بر یک قرارم همچو سرو  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۱۴۸)

سرو هر چند که بی بار است اما در دیده صائب از دیگر نخل‌های میوه‌دار سرفرازتر است:  
بی‌بری بر خاطر آزاده من بار نیست سرفراز از نخل‌های میوه‌دارم همچو سرو  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۱۴۸)

### تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۱۱۳

در بینش مثبت و دیده حق‌بین صائب، سرو مظهر وحدت است که از ناحیه برگ (کثرت) خللی به یکتاییش نمی‌رسد:

نشود دیده حق‌بین دو دل از کثرت خلق چه خلل می‌رسد از برگ به یکتایی سرو؟  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۱۶۴)

صائب برخلاف نگرش اول خود و بر عکس شعرای پیشین، با شیوه عدول از هنجار و مخالف‌خوانی که از خصایص سبکی منحصر به فرد اوست، سرو را سرکشی می‌داند که نشو و نمایش از خاک بوده و او را به خاطر بی‌حاصلی، از سنگ طفلان شرمسار می‌داند:

همت از خاکی نهادان جو که با آن سرکشی قوت نشو نما از خاک باشد سرو را  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۷)

خجالت روی زمین از سنگ طفلان می‌کشم بس که از بی‌حاصلی‌ها شرمسارم همچو سرو  
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۱۴۸)

### نتیجه

با تحقیق و تفحص در سبک پر رمز و راز هندی (اصفهانی) و شعرای نامدار این سبک از جمله صائب تبریزی که حدّ واسط این شیوه محسوب می‌گردد، می‌توان چنین برداشت کرد که در این سبک برعکس دیگر سبک‌های شعری فارسی، چون شاعر جهت دست یافتن به هدف مهم خود، یعنی «معنی بیگانه و طرز تازه و فکر رنگین»، معانی و مضامین شعری خود را از عناصر و پدیده‌های حسی پیرامون خود اخذ کرده و هر نگاه نافذش در بردارنده معنی و مضمون بکری است؛ تنوع و تضاد معانی و مضامین و پرهیز از مضامین کلیشه‌ای رایج در ادب فارسی، در اشعار این دوره از جمله صائب، به مراتب بیشتر از سایر دوره‌هاست.

البته چنین نیست که شعرای قبل از صائب، با استفاده از امور محسوس و عینی پیرامون خود به خلق و آفرینش مضامین و موضوعات بکر شعری نپرداخته یا کم پرداخته‌اند؛ بلکه با جسارت تمام می‌توان مدّعی شد که شعرایی از جمله صائب و هم‌دستان وی، طبیعت و جهان و مظاهر آن را تا حدودی از چشم شعرای سبک خراسانی و سبک عراقی می‌بینند. نگرش شعرای سبک هندی نسبت به طبیعت و جلوه‌های آن، همان نگرشی است که شعرای سبک خراسانی نسبت به طبیعت ابراز داشته‌اند. عامل مهم و اساسی دیگر که پیدایش معانی و مضامین بکر شعری در

تمامی زمینه‌ها و بالاخص تضاد معانی و مضامین و موضوعات شعری در سبک هندی و شعر صائب را باعث گردیده است، آن است که در این سبک بر خلاف سبک‌های دیگر از جمله سبک عراقی - که ارتباط در شعر بیشتر به صورت عمودی و افقی است - ارتباط تنها به شکل افقی بوده و هر بیت برای خود ساختمانی جداگانه و مستقل از ابیات دیگر دارد و بنای شعر بر بیت و حتی مصراع است نه بیت‌ها. و تکرار قافیه نیز - برعکس سبک عراقی - اگر در بردارنده معنا و مضمون بکری باشد، نه تنها عیب نیست؛ بلکه از امتیازات مهم سبکی به شمار می‌آید. پس زمانی که ما در سبک هندی و شعر صائب - به علت مستقل بودن ابیات غزل - با تنوع معانی و مضامین و موضوعات شعری مواجه هستیم، طبیعی است که با تضاد معانی و مضامین و نوسانات و تناقض‌های فکری که ناشی از خلق و خوی شاعر در مواقع مختلف، تأثیر وقایع و حوادث در روحیه شاعر و تجلی احوال معنوی و روحانی وی در عرصه غزل است نیز برخورد خواهیم کرد، و عقیده ثابتی نیز بر غزل حکم‌فرما نخواهد بود. برداشت نهایی که می‌توان از شیوه منحصر به فرد صائب، یعنی، «تضاد معانی و مضامین شعری در دیوان وی» در مقایسه با شعرای دیگر حاصل کرد، این است که در این دنیا پدیده‌ای سراغ نداریم که مظهر خیر محض یا شر محض باشد؛ یعنی چیزی در عین حال هم خوب است و هم بد.

### منابع و مأخذ

- ۱- بیدل دهلوی، عبدالقادر. دیوان. دو جلد. تصحیح اکبر بهداروند. تهران: سیمای دانش، چاپ اول، ۱۳۸۴##
- ۲- جويا تبریزی. دیوان. به کوشش پرویز عباسی داکانی. تهران: برگ، چاپ اول، ۱۳۷۸##
- ۳- حافظ، شمس‌الدین محمد. دیوان. تصحیح قزوینی - غنی. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۴##
- ۴- حکیم‌آذر، محمد. «انحراف از نُرْم در شعر صائب تبریزی»، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، شماره دوم، سال اول، تابستان ۸۴##
- ۵- حلاج، حسین بن منصور. دیوان. (به انضمام شرح مبسوطی درباره مکتب عشق الهی). تهران: سنایی، چاپ نهم، ۱۳۷۵##
- ۶- خاقانی شروانی، افضل‌الدین. دیوان. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوآر، چاپ پنجم، ۱۳۷۴##

تضاد معانی و مضامین در دیوان صائب تبریزی ۱۱۵

- ۷- شمس‌العلمای گرکانی، حاج محمد حسین. ابداع‌البدایع. (جامع‌ترین کتاب در علم بدیع فارسی). به اهتمام حسین جعفری. با مقدمه جلیل تجلیل. تبریز: احرار، چاپ اول، ۱۳۷۷. ##
- ۸- شاه نعمت‌الله ولی. دیوان. به کوشش بهمن خلیفه بناروانی. تهران: طلایه، چاپ دوم، ۱۳۸۵. ##
- ۹- شمیسا، سیروس. کلیات سبک‌شناسی. تهران: فردوس، چاپ سوم، ۱۳۷۴. ##
- ۱۰- صائب تبریزی. دیوان. شش جلد. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۵. ##
- ۱۱- طالب آملی. کلیات اشعار. به اهتمام و تصحیح و تحشیه: شهاب طاهری. تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا. ##
- ۱۲- عرفی شیرازی. کلیات اشعار. به کوشش: جواهری «وجدی». تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا. ##
- ۱۳- فصیحی هروی. دیوان. به اهتمام ابراهیم قیصری. با مقدمه محمد دهقانی. تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۳. ##
- ۱۴- فیاض لاهیجی، ملاعبدالرزاق. دیوان. به کوشش امیربانوی کریمی. تهران: انتشارات دانشگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۰. ##
- ۱۵- قهرمان، محمد. برگزیده اشعار صائب و دیگر شعرای معروف سبک هندی. تهران: سمت، چاپ دوم، ۱۳۷۶. ##
- ۱۶- کلیم کاشانی. کلیات. دو جلد. جلد اول. تصحیح و مقدمه و تعلیقات مهدی صدری. تهران: همراه، چاپ اول، ۱۳۷۶. ##
- ۱۷- محمدی، محمدحسین. بیگانه مثل معنی (نقد و تحلیل شعر صائب و سبک هندی). تهران: میترا، چاپ اول، ۱۳۷۴. ##
- ۱۸- معدن‌کن، معصومه. نقش پای غزالان (شرح پنجاه غزل از صائب تبریزی). تبریز: آیدین، چاپ اول، ۱۳۸۷. ##
- ۱۹- همام تبریزی. دیوان. تصحیح رشید عیوضی. تهران: نشر صدوق، چاپ دوم، ۱۳۷۰. ##
- ۲۰- یوسفی، غلامحسین. چشمه روشن (دیداری با شاعران). تهران: علمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳. ##

Archive of SID